

خرده سالان

دوست

سال ششم
شماره 408 ، شنبه
22 آبان ماه 1389
500 تومان



خردسالان دوست

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

پدر و مادر عزیز، مربی گرامی

این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادابی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

- مدیرمسئول: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
- سردبیران: افشین اعلاء، مرجان کشاورزی آزاد
- تصویرگر: محمدحسین صلواتیان
- گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلواتیان
- لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج
- امور مشترکین: محمدرضا ملازاده
- نشانی: تهران- خیابان انقلاب، چهار راه کالج، شماره 886، نشر عروج
- تلفن: 66701297 و 66706833 نمابر: 66712211

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

3 با من بیا ...



4 خواب پله



7 نقاشی



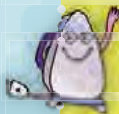
8 فرشته‌ها



10 عروسی شاپرک



12 باختن غصه نداره!



16 بازی



17 جدول



18 درخت



20 وقتی اتاق مرتب شد!



22 قصه‌ی حیوانات



24 کاردستی



25 فرم اشتراک



27 ترانه‌ها



پارچه‌ها

دوست من سلام.

من اتوهستم. کار من، صاف کردن چروک لباس‌ها، ملافه‌ها و همه‌ی چیزهایی است که از پارچه درست شده‌اند.

یک سیم بلند دارم که به برق وصل می‌شود. آن وقت من داغ داغ می‌شوم. برای همین هم وقتی روی پارچه‌های چروک حرکت می‌کنم، چروک آن‌ها صاف می‌شود.

با این که بچه‌ها را خیلی دوست دارم، اصلاً دلم نمی‌خواهد هیچ بچه‌ای به من

نزدیک شود، چون هم یک وسیله‌ی برقی هستم و هم داغ!

برای همین به درد بازی نمی‌خورم!

حالا به من دست نزن! اما برای

ورق زدن مجله، با من بیا ...





خواب پله

♦ سرور کتبی

یک پله بود که خیلی پیر بود. شب‌ها خوابش نمی‌برد. یک شب باران تندی بارید. پله به باران نگاه کرد و گفت: «باران! برایم قصه بگو تا خوابم ببرد.» باران چک چکی کرد و گفت: «قصه‌ی باران تازه بود. پله قصه‌ی باران را شنید، اما خوابش نبرد.»

بوی باغچه حیاط را پر کرده بود. پله به باغچه نگاه کرد و گفت: «باغچه! برایم قصه بگو تا خوابم ببرد.» باغچه یک قصه‌ی گل گلی گفت. قصه‌ی باغچه، سبز بود. پله قصه‌ی باغچه را شنید، اما خوابش نبرد.

یک جیر جیرک توی حیاط چرخید. پله به جیر جیرک نگاه کرد و گفت: «جیر جیرک! برایم قصه بگو تا خوابم ببرد.» جیر جیرک یک قصه‌ی جیر جیری گفت. قصه‌ی جیر جیرک پر از ترانه بود. پله، قصه‌ی جیر جیرک را شنید، اما باز هم خوابش نبرد.

تق ... تق ... تق پیرمردی عصا زنان از راه رسید. پله گفت: «سلام عصا جان! کجا بودی؟»

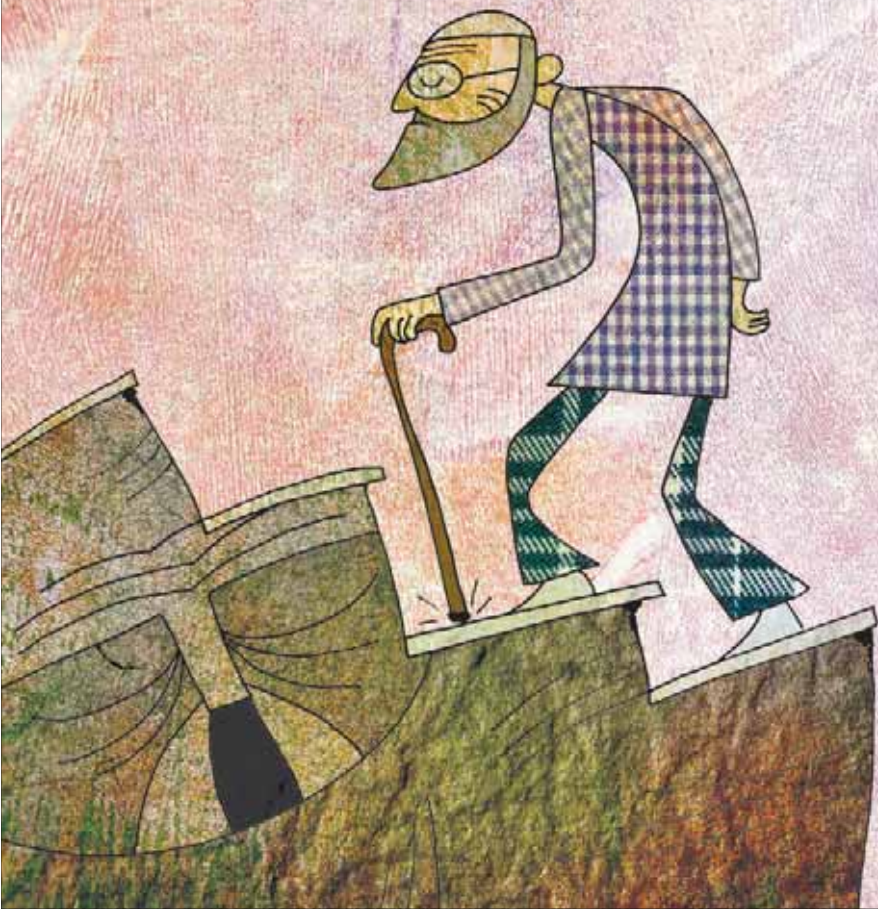
عصا گفت: «یک جای دور.»



پله گفت: «دل‌تنگ تو بودم.»

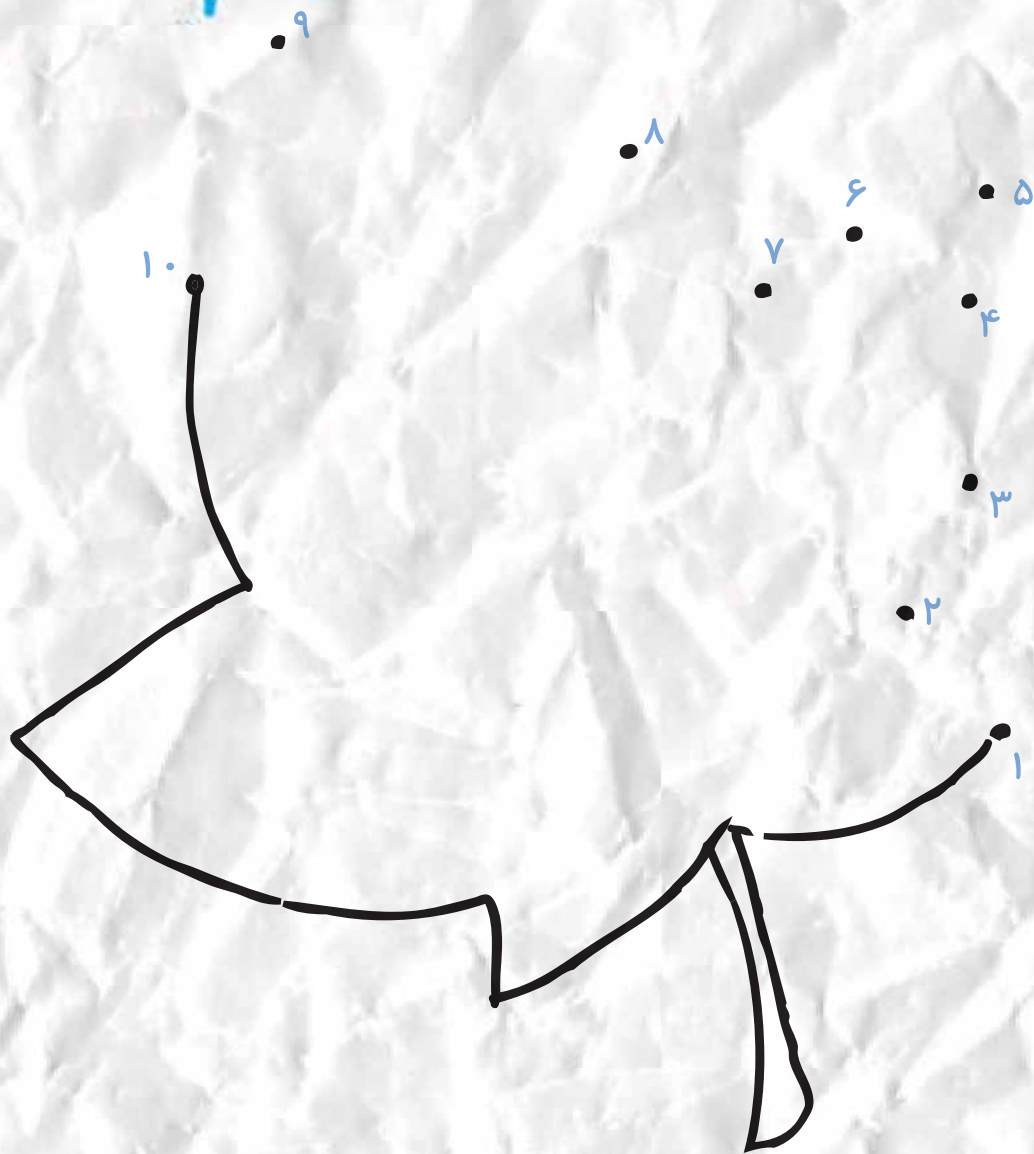
عصا گفت: «دل من هم برای تو تنگ شده بود. حالت خوب است؟»

پله گفت: «خوبم، اما نمی‌توانم بخوابم. برایم قصه بگو تا خوابم ببرد.» عصا نفس عمیقی کشید و یک قصه‌ی تکی تکی گفت ... تق ... تق ... تق ... پله‌ی پیر به قصه‌ی عصا گوش داد. قصه‌ی عصا تازه نبود. سبز نبود. اما هر چه بود، برای پله آشنا بود. قصه‌ی عصا بوی خوبی می‌داد. بوی روزهای دور ... دور ... تق ... تق ... پله چشم‌هایش را بر گذاشت و آرام آرام به خواب رفت.





دایره‌های سیاه 1 تا 10 را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.





فرشته ما

یک روز به مادرم گفتم: «خوش به حال فرشته‌ها، همیشه پیش خدا هستند.»
مادرم خندید و گفت: «خوش به حال ما که همیشه خدا پیش ما است.»
گفتم: «همیشه؟» مادرم گفت: «خدا همیشه کنار تو است. حتی وقتی که خواب هستی.
وقتی که تنها هستی. وقتی که بازی می‌کنی ... خدا تو را می‌بیند و از کارهای خوب تو
خوش حال می‌شود. خدا دوست دارد که تو هم همیشه به یاد او باشی و با او حرف
بزنی.»

من با خدا حرف می‌زنم. او مرا می‌بیند. من خدا را خوش حال می‌کنم.
می‌دانم که فرشته‌ها می‌گویند: «خوش به حال آدم‌ها که خدا همیشه با
آنهاست.»



عروسی شاپرک



عروسیه، عروسیه
عروس خانم شاپرک
همگی بگید مبارک!

چند تا ملخ دف می زنند
پرنده‌ها کف می زنند

خواننده شون جیر جیر که
همگی بگید مبارک!

یک ماشین عالی دارند
ماشین خال خالی دارند

ماشین شون کفشدوز که
همگی بگید مبارک!

حالا با هم دست بزنید
عروس خانم شاپرک
همگی بگید مبارک!
مبارک مبارک!



♦ جعفر ابراهیمی













با خواندن سوالات،
به کودک کمک کنید
تا گزینه‌ی صحیح را
انتخاب کند.

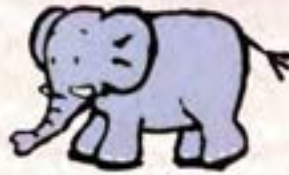


آزسی

کدام از همه بلندتر است؟



کدام از همه سنگین تر است؟

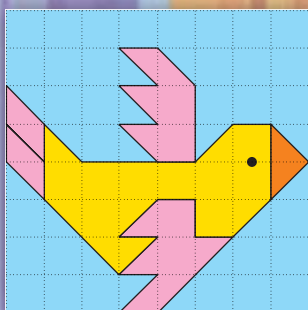


کدام از همه کوچکتر است؟

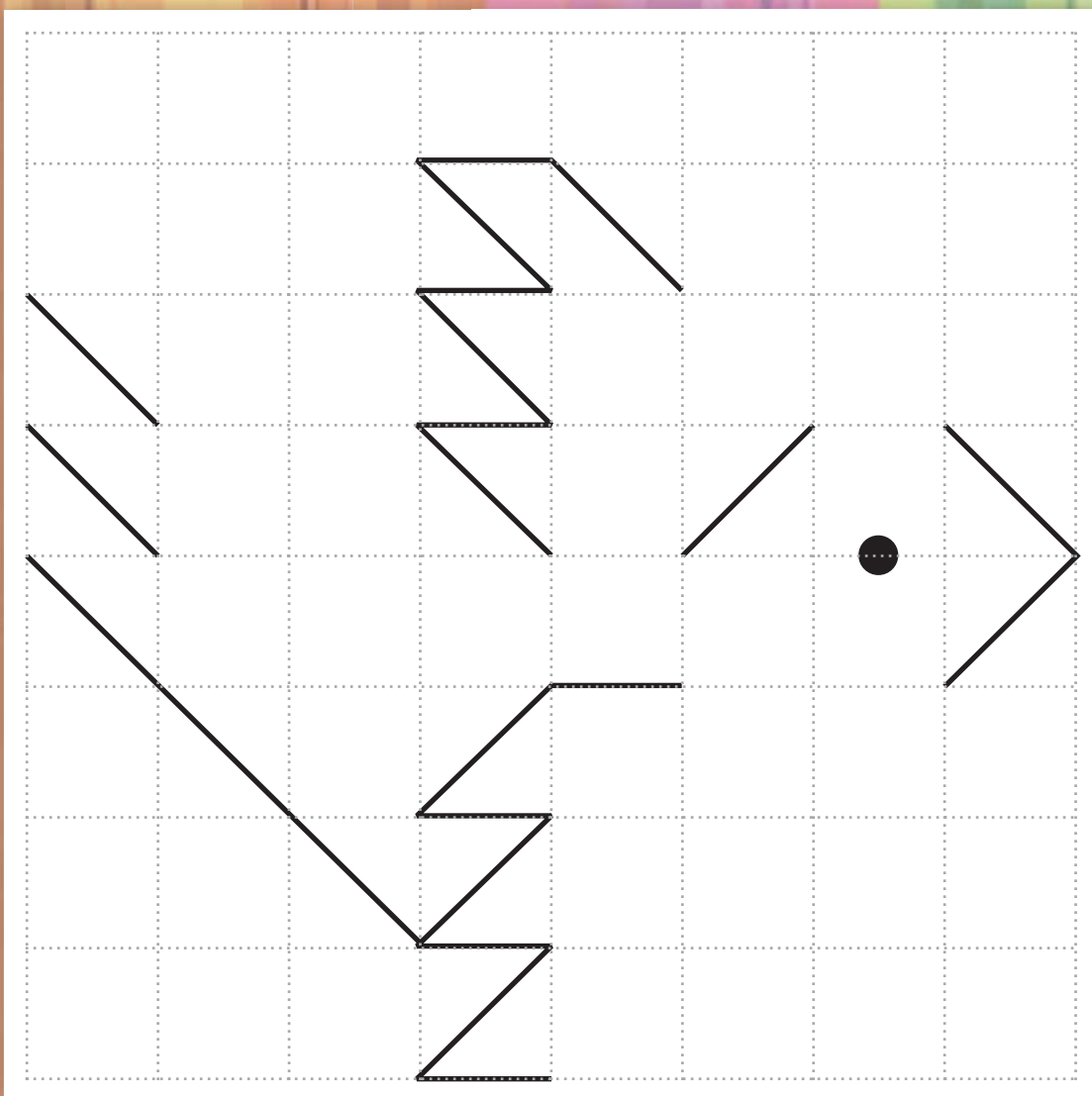


کدام از همه سبک تر است؟





جدول را کامل و رنگ کن.





درخت

درخت خواب دید که جوراب‌هایش را شسته و آن‌ها را به شاخه‌هایش
آویزان کرده تا خشک شوند.

درخت خواب دید که یاد گرفته، بند کفش‌هایش را ببندد.

درخت پا نداشت اما یک جفت کفش داشت و یک جفت هم جوراب داشت.

کفش و جوراب‌ها را، یک مسافر، زیر سایه او جا گذاشته بود.

مسافری که با پای برهنه، روی چمن‌ها دوید بود تا دور، دور ...





تخت



عروسک



مداد






کتاب





شانه


وقتی اتاق مرتب شد!



یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا، هیچ کس نبود.




وقتی مهمان‌ها در زدند، کوچولو با عجله اتاق را مرتب کرد. او  و  و  و

 را هل داد و همه را گذاشت زیر . شب شد اما کوچولو اصلاً زیر 




را نگاه نکرد و رفت خوابید.  گفت: «جای من زیر  نیست. این طوری من


کثیف می‌شوم و نمی‌توانم موهای کوچولو را مرتب کنم.» گفت: «جای من هم زیر 

نیست. این طوری موهایم ژولی پولی می‌شود.»  گفت: «چیزی نمانده جلد من 






کنده بشود. جای  که زیر  نیست.»  گفت: «من نمی‌دانم این جا چه

کار دارم؟! من باید بنویسم و نقاشی کنم.»  گفت: «بیاید همه با هم از این جا

برویم.» و  و  گفتند: «بله بله باید برویم.» ناگهان  گفت: «من

می توانم جادو کنم تا شما به خواب کوچولو بروید!»  گفت: «چه خوب! این طوری او



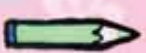
متوجه می شود که کار بدی کرده ما را زیر  انداخته!»  گفت: «آماده اید؟»


 و  و  و  گفتند: «آماده ایم!» ؛ یک، دو، سه گفت و


آنها پریدند توی خواب کوچولو، کوچولو تا آنها را دید گفت: «من که شما را گذاشته

بودم زیر  این جا چه می کنید؟»  گفت: «زیر  خاکی و کثیف



شدم برای همین هم از این جا می روم.» ناگهان  غیب شد.  گفت: «من و


 هم از این جا می رویم. نگاه کن! جلد من کم مانده پاره بشود.»  و 

هم غیب شدند.  گفت: «مرا زیر  انداختی، موهایم ژولی پولی شد و از تاریکی

ترسیدم. من از پیش تو می روم.» کوچولو از خواب پرید و زیر تخت را نگاه کرد. 

و  و  و  هنوز زیر  بودند. کوچولو  را شست

و جلوی آینه گذاشت.  را روی میز گذاشت.  را هم در کتابخانه گذاشت.

موهای  را مرتب کرد. او را بغل گرفت و راحت خوابید.



قصه حیوانات



بعضی‌ها خیلی خیلی مهربان هستند، حتی با یک عروسکا!

۲



همه دوست دار ندکه زیبا باشند، اما بعضی‌ها همیشه اخمو هستند.

۱



بعضی‌ها هم از تنبلی همیشه خواب هستند.

۴



اما بعضی‌ها از همی دنیا عصبانی هستند!

۳



بعضی‌هایی اندازه شجاع هستند!



بعضی‌ها هم از همه چیز و همه کس می‌ترسند



اما فقط یکی همیشه زیباست.
کسی که همیشه می‌خندد!

کار دستی



شکل زیر را از روی خط سبز قیچی کن.
آنها را از روی نقطه چین تا بزن.
به قسمت‌های زرد چسب مایع بزن و آن را به دو طرف دیگر بچسبان.
حالا تو یک اتومبیل داری!



دوست

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۹
هر ماه چهار شماره، هر شماره ۵۰۰۰ ریال

هزینه پست عادی جهت مشترکین شهرستان:
هر نسخه ۱۰۰۰ ریال

هزینه پست عادی جهت مشترکین تهران:
هر نسخه ۵۰۰ ریال

هزینه پست سفارشی جهت مشترکین تهران و شهرستان:
هر نسخه ۸۰۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی به شماره حساب ۰۱۰۲۰۷۰۵۳۸۰۰۲ سپهر
بنک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶ به نام مؤسسه عروج واریز کنید.
(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،
فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۸۸۶ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱)۶۶۷۰۶۸۳۳ در میان بگذارید.

فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد: ۱۳ / / تحصیلات:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

شروع اشتراک از شماره: تا شماره:

امضاء

دوستان عزیز لطفاً مستحکم‌ترین بسته‌ها را بخرید و بفرستید.
یک پاکت نامه با آن بفرستید و برای ما بفرستید.



نشانی فرستنده:



جای تمپر

نشر و

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۸۸۶ امیر مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

دوست

مجله هفتگی



تزازنه ها

مصطفی رحماندوست

گل می گه من غنچه بودم، گل شدم
گل شدم و رفیق بلبل شدم
غنچه بودم، یواش یواش باز شدم
خوش بو شدم، قشنگ شدم، ناز شدم
بابام می گه: «تو کوچکی
غنچه ی ناز مایی»
مامان می گه: «غنچه یا گل
دوستت داریم دوتایی!»



